

به نام خدا

شادی چیست؟ برخی واژه‌ها و اصطلاحات را شاید بتوان راحت‌تر معنا کرد و راهی به مفهوم آن یافت ولی شادی از جمله مقوله‌هایی است که راهیابی بدان چندان راحت نیست. شادی را در خود شادی نمی‌توان جستجو کرد. شادی در گرانبهایی است که بیشتر در لا به لای زغال سنگها یا در ژرفای دریا و یا در دل نهنگ‌ها می‌جویند. برخی شادی را در پنهان و نهفته در کوه قاف می‌دانند. حال آن که شادی در جایی نزدیک تر از اینها، بسیار نزدیک تر، قرار دارد. ولی باید دانست که چیست؟ تا بعد جستجو کرد که کجا است؟ حتا کسی که در انبان کاه به دنبال سوزنی می‌گردد ممکن است که پیدا نکند ولی خوبی ماجرا در این است که می‌داند دنبال چه چیزی می‌گردد. اگر ندانیم که شادی چیست، هر جستجویی بی‌حاصل خواهد بود. چون آنچه را که به دست می‌آوریم نمی‌دانیم که همان است یا خیر؟

اگر در جستجوی شادی و شناخت آن هستیم بیش و پیش از هر چیزی آن را باید در زندگی جستجو کرد. زندگی هرچه باشد شادی نیز در ضمن آن معنا و مفهوم خواهد یافت. مفهوم شادی را زندگی قابل فهم و ادراک می‌کند. اگر زندگی نباشد شادی نه مفهومی پیدا خواهد کرد و نه تحقق خواهد یافت. زندگی همان بستری است که درخت شادی در آن می‌روید. زندگی همان رودی است که شادی در آن جریان می‌یابد.

پس گره در کار ما هر لحظه بیشتر می‌شود. اگر پیشتر مشکل ما شناخت شادی بود اینک این مشکل با معضل زندگی در آمیخت. چون خود زندگی را هم باید فهم کرد. پیش از این بیان کردیم که زندگی چیست؟

اگر شما از هر موجود زنده‌ای حرکت را بگیرید دیگر زنده نخواهد بود. میزان و ملاک تشخیص بین مرگ و زندگی ، همین تحرک است. حرکت خون در قلب بیانگر حیات فرد است. اگر

از این تلاشها و فعالیتهای رضایتی به دست آمد و فرد احساس کرد که مفید افتاده است، شادی تحقق یافته است.

شادی از جهاتی بسیار همچون وجود است. وجود دارای یک معنا است ولی مصادیق فراوانی دارد که با همان یک معنا تمامی مصادیق خود را پوشش می‌دهد. از جهت معنا و مفهوم شادی نیز گرچه دارای یک معنا است ولی مصادیق فراوان دارد. و همه‌ی مصادیق علیرغم پراکندگی و فراوانی بازهم شادی هستند. ولی دارای مراتب و درجات متعدد خواهد بود.

ما اصولی را برای رسیدن به معنا و مفهوم شادی باید مورد پذیرش نخست قرار دهیم.

۱ - زندگی هرچه باشد شادی نیز در ضمن آن معنا و مفهوم خواهد یافت. تجلی پیدا خواهد کرد. مفهوم شادی را زندگی قابل فهم و ادراک می‌کند. اگر زندگی نباشد شادی نه مفهوم و نه تحقق خواهد یافت. زندگی همان بستری است که درخت شادی در آن می‌روید. زندگی همان رودی است که شادی در آن جریان می‌یابد. این زندگی است که هم می‌تواند شادی آفرین باشد و هم حزن انگیز. چگونه زیستن است که مفهوم هر یک را تحقق می‌بخشد.

۲ - شادی چیزی نیست که برای یک آن تحقق بیابد. آن شادی نیست اگر در یک لحظه تحقق می‌یابد. بلکه شادی یک جریان و یک فرایند طولانی است. شادی بروز و تجلی چیزهایی است که اتفاق افتاده است. شادی اثری است از اتفاقاتی پیش از این. باید آن اتفاقها باشد تا شادی تحقق یافته باشد. لذا شاید معلول است. نه علت. کسانی که می‌خواهند جامعه‌ی شاد داشته باشند باید آن بسترها را فراهم سازند. با تحقق آن علل، شادی خود به خود تحقق خواهد یافت. باید علت تامه تحقق بیابد.

۳ - شادی یک امر فردی نیست. بلکه شادی یک مقوله‌ی جمعی است. گرچه ممکن است که شما فردی را شاد بدانید و یا او را شاد ببینارید. این شادی بروز و ظهورست. علت آن هر چه باشد باید در دل جمع و جامعه تحقق بیابد. فرد از آن جهت که فرد است و بخواند همچنان فرد

بماند شادی برای او بی‌مفهوم است. گرچه غم و اندوه برای او معنادار خواهد بود. افراد منزوی و متروک جامعه کسانی هستند که با شادی ارتباطی نخواهند داشت.

۴ - درست است که شادی در جمع و با جامعه تحقق می‌یابد ولی جامعه ظرف تحقق شادی نیست. ظرف تحقق شادی فرد درون جامعه است. یعنی شادی در فرد تحقق خواهد یافت. این فرد است که شاد خواهد شد.

۵ - شادی چیزی نیست که دارای حجم و اندازه باشد. شادی هر چه که هست مرتبط با حوزه‌ی نگاه و دید فرد است. با تغییر نگاه ممکن است که شادی دگرگون شود.^۱

«در چشم آن مردمی که ساحت ضمیرشان تنگ و محنت زده باشد دنیا زندانی انباشته از شکنجه و محنت نموده می‌شود. کسی که مغزش آشیانه‌ی تخیلات اندوه‌زای غم افزا و روحش افسرده و بی‌وجد و نشاط و قلبش کانون اهواء و افکار زهر آگین باشد جهان را سر تا پا لانه‌ی سموم و هموم و غموم، غمخانه و ماتم سرای مرده دلان می‌بیند.»

فکرت بد، ناخن پر زهر دان

می‌خراشد در تعمق، روی جان (مولوی)

مولوی این گونه اشخاص کج اندیش و بدبین را به بیماری تشبیه می‌کند که سر گیجه و دوار مبتلا شده باشد. هر چه را در پیرامن خود می‌بیند همچنان در گردش و دوران می‌بیند. یا همچون کسی که در کشتی نشسته است. و ساحل را در حرکت می‌بیند. با این که پیدا است خود او به تبع کشتی که واسطه عروض است حرکت می‌کند. نه ساحل و موجودات ساحلی.»

چون تو برگردی و بر گردت سرت

خانه را گردنده بیند منظرت

^۱ - به این دروغ شایع دقت شود. حضرت زهرا از ولادت حسین (ع) شادمان است. پیامبر وارد می‌شود و کودکش را در آغوش می‌گیرد. به دستش نگاه می‌کند. و گریه می‌کند. فاطمه می‌پرسد آیا دست فرزندانم عیبی دارد؟ پیامبر اشاره می‌کند به حوادث آتیه‌ی کربلا. و زهرا گریه می‌کند. یعنی با تغییر نگاه آن شادمانی به غم بدل می‌شود.

ور تو در کشت شوی بر یم روان

ساحل یم را همی بینی دوان(مولوی)

۶- با عنایت به بند قبل، شادی نیاز به جستجو ندارد. بلکه شادی نزدیکتر به شما است از آنچه که فکر می‌کنید. شادی را هرگز در بیرون از خودتان نجوید که هرگز بدان نمی‌رسید. چون شادی تحقق بیرونی ندارد. تحقق خارجی شادی در درون انسان است. شادی را باید در درون خودتان جستجو کنید. هر جا که شما هستید شادی نیز همانجا است.

راه لذت از درون دان نز برون

ابلهی دان جستن از قصر و حصون

آن یکی در کنج مسجد، مست و شاد

و آن دگر در باغ، ترش و بی‌مراد(مولوی)

«مولوی می‌گوید ریشه‌ی همه‌ی خوشی‌ها و ناخوشی‌ها و خوش بینی‌ها و بدبینی‌های انسان در درون خود او است. و هر چه بر ما می‌گذرد از حالات متضاد، شادی و غم، رنج و راحت، نشاط و دل‌مردگی، نیکی و بدی، زشتی و زیبایی، تلخی و شیرینی، کام‌روایی و ناکامی، جمیع آن قبیل احوال، همه سایه‌ی اندیشه و پرتو ضمیر و اثر صفات و ملکات و انعکاس صورت باطن خود ما است که اشتباها به حساب خارج می‌گذاریم.»^۲

«سرچشمه‌ی رنج زای، و منبع شادی افزای بشر، هر دو در سراچه‌ی ضمیر و خیال خانه‌ی مغز و دماغ خود او است. سبب و سرمایه‌ی آن قبیل احوال را در بیرون از خود جست و جستجو نباید کرد. بدبینی و بدگمانی نسبت به همه کس و همه چیز، حاکی از بدی صفات و زشتی اخلاق و ملکات خود انسان است. باز مولوی می‌گوید:

هر که را بینی شکایت می‌کند

که فلان کس راست طبع و خوی بد

^۲- مولوی نامه. ج ۲. ص ۷۰۹

این شکایت گر، بدان که بد خو است

که مر آن بد خوی را او بد گو است^۳

۷ - چون شادی یک امر درونی است. لذا نمی‌توان به راحتی و سادگی در افراد آن را دید و از بودنش با خبر شد. شادی چیزی نیست که با حواس ظاهری آن را بتوان دید و فهمید. چون حواس ظاهری برای ادراکات ظاهری هستند. و شادی یک امر ظاهری نیست. پس با چشم نمی‌شود شادی را دید. با گوش نمی‌شود شادی را شنید. با حواس ظاهری دیگر نیز نمی‌شود شادی را درک کرد. گرچه از تجلیات درونی بر ظاهر بعضا می‌توان چیزهایی استنباط کرد ولی بیانگر حقیقت و واقعیت شادی نخواهد بود. از آثاری که ظهور و بروز می‌یابد می‌توان پی به شادمانی برد.

۸ - چون شادی یک امر درونی است پس باید در درون آن را جستجو کرد. امور درونی یا مربوط به عقل است یا مرتبط با قلب. شادی از اموری است که با عقل ادراک می‌شود ولی محل و جایگاه آن قلب است.

باغها و میوه‌ها در عین جان

بر برون عکسش چو در آب روان

آن خیال باغ باشد اندر آب

که کند از لطف آب، آن اضطراب

باغها و میوه‌ها اندر دل است.

عکس لطف آن، بر این آب و گل است

گر نبودی عکس آن سرو سرور

پس نخواندی ایزدش دار الغرور(مولوی)

۸ - آن چه از شادی گفته می‌شود توصیف آن است. چون زبان و همه‌ی ابزار بیانی نمی‌توانند بیانگر حقیقت و واقعیت شادی باشند. ولی می‌توانند بیانگر بودن یا نبودنش باشند. میزان شادی را نمی‌توان به صورت کامل نشان داد و لی این هست یا نیست را می‌شود فهمید.

۹ - اما به اقتضای ذو مراتب بودن انسان شادی نیز دارای مراتب و درجات است. شادی به لحاظ مراتب و درجات همچون اصل وجود است. همچنان که وجود دارای مراتب متعدد و معانی و مصادیق فراوان است شادی نیز این گونه است.

۱۰ - شادی به مفهوم آرمانی آن (شادی مطلق) تحقق خارجی ندارد. چون زندگی بشر آمیخته به نقص و کاستیها است. در زندگی فراوان اتفاق می‌افتد که فرد نیازمند به چیزی است که یا به دست نمی‌آورد یا برای به دست آوردن آن باید رنج فراوان را تحمل کند. ضمن آن که نفس زاد و ولد و مرگ و میر بیانگر این است که انسانها نمی‌توانند همیشه شاد باشند.

۱۰ - انسان محکوم به زندگی در این جهان مادی و محصور است. آغاز و فرجام این جهان کاملاً روشن است. آن از آمدنمان. این هم از رفتنمان. می‌دانیم که از کجا آمده‌ایم و می‌دانیم که سر از کجا در خواهیم آورد. از بهشتی رانده شده‌ایم. و از بهشت برین نیز مانده‌ایم. اینک در بین این و آن درمانده‌ایم. این است زندگی انسان. انسان دیروز و امروز و فردا. برای این انسان زندگی آکنده‌ی از مرزها و موانع است. سیمهای خاردار که نمی‌توان از آن عبور کرد. اینها واقعیت‌های این زندگی است. باید آن را خوب درک کرد. نفس محدودیت و مرزها در زندگی بیانگر آن است که همه‌ی امور به تناسب در این جهان چیده شده است. شادی هم نسبی است.

اگر شادی نسبی است پس شاید به منتهی الیه شادی بتوان نزدیک شد ولی در آن نمی‌توان افتاد و غوطه ور شد. چون برای آن پایانی متصور نیست.

۱۰ - شادکردن و شادشدن یک چیز است و شاد زیستن چیز دیگری است. ما در پی شاد زیستن باید باشیم نه شادی و شاد کردن و شاد شدن. چون هیچیک از اینها نخواهد پائید. ما در پی شادی دراز مدت و جاودانه‌ایم. شادی همیشگی.

۱۱- شادی چنانچه زمینه‌اش فراهم باشد یعنی موانع در میان نباشد و شرایط برای تحقق آن ایجاد شود فقط در انسان خواهد بود. یا لا اقل ما شادی را در انسان شاهد خواهیم بود و از آن می‌توانیم سخن بگوییم. مابقی موجودات را نمی‌دانیم که شاد خواهند شد یا نه؟ چون راهی برای فهم شادی در آنها نداریم. لذا شادی یک مقوله‌ی انسانی است و در انسان مفهوم پیدا می‌کند. هنرلیت می‌گوید: «انسان تنها حیوانی است که می‌خندد و می‌گرید. زیرا او تنها حیوانی است که از تفاوت میان آنچه هست و آنچه باید باشد رنج می‌کشد.»^۴

۱۲- اگر شادی را یک مفهوم ممکن بدانیم پس وجود و عدم آن در درون انسان به گونه‌ای برابر خواهد بود. هر انسانی می‌تواند شاد باشد و می‌تواند محزون و اندوهگین باشد. برای هر دو حالت باید علت و عوامل تحقق بیابد. اگر علت شادی تحقق بیابد فرد شاد خواهد بود و اگر علت غم و اندوه به طبع آن فرد ناشاد خواهد شد. با ازدواج و انتخاب همسر به شادی خواهد رسید و با مرگ پدر یا مادر یا برادر یا خواهر دچار غم و اندوه خواهد شد. این علل و عوامل هم می‌توانند بیرونی باشند و هم درونی. بخشی از غمها و شادیه‌ها علت بیرونی خواهد داشت. گرچه بیشتر تابعی از علل و انگیزه‌های درونی است.

۱۳- انسانها نسبت به آنچه که دارند طبعاً باید دلشاد باشند. و نسبت به آنچه که ندارند و حال آن می‌توانند داشته باشند (چون حق خود می‌دانند) لذا اندوهگین و غم آورده‌اند. لذا داوری این که اصل در شادی است یا غم کار دشواری است. چون روشن نیست که انسان بیشتر چیزها را دارد و یا بیشتر چیزها را حق خود می‌داند که داشته باشد و فاقد آن است.

۱۴- بدین جهت بیشتر به نظر می‌رسد که شادی یک امر عارضی است نه ذاتی. برای تحقق ذاتی علت لازم است. غم و شادی هر دو دو مفهوم امکانی هستند. می‌توانند باشند و می‌توانند نباشند.

^۴ - مجله‌ی فارابی. ش ۲۷. مقاله در باره‌ی کم‌دی. ص ۴۱